

## معرفی چهار شاهنامه از قرن‌های ششم و هفتم هجری

سجاد آیدنلو (دانشیار دانشگاه پیام نور ارومیه)

عنوان شاهنامه - که در سنت ادبی و فرهنگی ایران، به صورت اسم خاص، درباره اثر نامدار فردوسی به کار می‌رود - در اصل، معادل فارسی خوتای نامگی (x<sup>w</sup>adây-nâmag) پهلوی و به معنای کتابی است که، در آن، اخبار ملی - پهلوانی ایران پیش از اسلام در قالب سلسله‌های شاهی نقل شده و محتوای آن، بر مبنای آغاز و پایان فرمانروایی هریک از شهریاران داستانی و تاریخی (از گومرث تا یزدگرد سوم ساسانی) فصل بندی شده است. (در این باره - آیدنلو، ص ۱۳۹-۱۴۰)

پیش و پس از شاهنامه فردوسی، شاهنامه‌های متعددی به نظم یا نثر پدید آمده است که برخی از آنها به جامانده و شماری از بین رفته و فقط نام آنها به ما رسیده است. در قرن‌های سوم و چهارم هجری، که بنا بر دلایلی توجه به گردآوری و سرودن داستان‌های ملی - پهلوانی ایران رونق داشت، ظاهراً مسعودی مروزی (م احتمالاً اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم) نخستین کسی بوده که به نظم این نوع روایات همت گماشته است. از منظومه او، که در تحقیقات معاصران «شاهنامه مسعودی مروزی» خوانده می‌شود، فقط سه بیت بازمانده و در منابعی که این بیت‌ها را آورده‌اند مأخذ طبعاً شاهنامه خوانده نشده است. سوی آن، شاهنامه بزرگ ابوالمؤید بلخی (پیش از سال ۳۵۲) و شاهنامه ابومنصوری در محرم ۳۴۶ به نثر ساخته و پرداخته شده و احتمالاً شاهنامه دیگری به نام

شاهنامه ابوعلی بلخی نیز وجود داشته که دقیقاً معلوم نیست به نظم بوده است یا نثر<sup>۱</sup>. (در این باره برای نمونه ← خالقی مطلق ۳، ص ۱۲۹-۱۳۲؛ دوستخواه، ص ۹۱-۹۵)

در این آثار نیز در شاهنامه فردوسی، لفظ «شاهنامه» برابر معنائی خدای نامه عصر ساسانی است که در بالا تعریف شد. اما پس از فردوسی، این نام معنای سنتی خود را از دست داد و، به تأثیر شهرت و اهمّیت حماسه ملی ایران، بر آثار متنوعی اطلاق شد. در این کاربردها، شاهنامه یا کوتاه شده آن شاهنامه ظاهراً در معنای مطلق تاریخ و مجموعه اخبار و رویدادها به کار رفته لذا در ایران، هند، پنجاب، و عثمانی، با همین عنوان، چنین آثاری تألیف یا سروده شده است. فهرستی از آنهاست: شاهنامه / شاهنامه‌های هاتفی، بهشتی، صادقی، حیرتی، نادری، اسیری، حسینی، عشق و مستی، حقیقت، نوبخت، اسلام، امام حسین (ع)، کربلا، سلطان سلیم، تُرک، شاهنامه احمدی، قاسمی، شاهنامه محرمی / مجرمی، چنگیزی، شاهنامه دیوانه عندلیب، شاهنامه علایی، شاهنامه عمرخانی (در این باره و برای نمونه‌های دیگر ← آقابزرگ الطهرانی، ج ۱۹، ص ۲۱۷-۲۲۱؛ آیدنلو، ص ۱۴۰؛ متینی، ص ۷۵۰ و ۷۵۱؛ منزوی ۱، ص ۱۶۹۸؛ منزوی ۲، ص ۱۴۴۰-۱۴۴۲؛ منزوی ۳، ص ۹۹۷-۱۰۰۲). با جست‌وجو در فهرست‌های نسخ خطی و منابع تاریخی و ادبی چاپی یا دست‌نویس، می‌توان «شاهنامه / شاهنامه»های دیگری نیز یافت و بر کارنامه شاهنامه‌پردازی در ایران و سرزمین‌های زیر نفوذ فرهنگ ایرانی و زبان فارسی افزود.

در این مقاله چهار شاهنامه از قرن‌های ششم و هفتم هجری که ناشناخته مانده یا به آنها کمتر توجه شده معرفی شده است.

### ۱. شاهنامه فی تاریخ القرس گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دستورالمنجمین کتابی است به زبان عربی درباره تاریخ بشر از حضرت آدم (ع) تا زمان تألیف اثر، در مسائل نجومی که مؤلفی ناشناس آن را احتمالاً در حدود سال ۵۵۶ نوشته است (درباره این کتاب و برخی مطالب و منقولات آن ← قزوینی ۱، ج ۸، ص ۱۱۰-۱۴۳؛ قزوینی ۲، ج ۴،

(۱) به نظر بعضی محققان، ابوعلی محمد بن احمد بلخی همان ابوالمؤید بلخی است و نباید آنها را دو شخص جداگانه انگاشت. برای این نظر و نقد آن ← بیرونی، ص ۵۹۴ (تعلیقات)؛ خالقی مطلق ۱، ص ۱۰۷۷؛ خالقی مطلق ۲، ص ۱۵۶؛ خطیبی، ص ۳۳؛ میرافضلی، ص ۱۸۷.

ص ۷۳-۱۲۰ و ۱۳۶-۱۳۸). مؤلف جزو منابعی که جدول‌های تاریخی خود را از آنها نقل کرده از اثری با نام شاهنامج فی تاریخ الفرس نام برده است (← قزوینی ۱، ج ۸، ص ۱۱۵). او دو بار دیگر نیز به این مأخذ اشاره کرده: بار نخست طبق گزارشی دربارهٔ منوچهر که نوشته است:

منوچهرُ یُقَالُ هُوَ مَنْوُشَجَهْرٌ... وَ یُقَالُ قَتَلَهُ اِفْرَاسِیَابُ وَ یُقَالُ اِنْ مَنْوَجَهْرَ قَتَلَ اِفْرَاسِیَابَ وَ مَلِكًا بَعْدَهُ وَ مِنْ الْمَشْهُورِ فِی الشاه‌نامج اِنْ اِفْرَاسِیَابَ بَقِيَ اِلَى زَمَانِ کِیْسَخِرِ (کذا) بِنِ سِیَاوَشَ فُقَتَلَهُ کِیْسَخِرُ (کذا). (← قزوینی ۲، ج ۴، ص ۱۱۳)

بار دوم در تعریف اشکانیان: «الاشکانیة و ملوک الطوائف، قال ابن جریر مُدَّةُ مَلُوكِ الطَّوَائِفِ ۲۶۰ وَ قِيلَ... وَ قِيلَ فِی الشاه‌نامج ۴۱۲ مِنْهَا مَدَّةُ الْاَشْكَانِيَّةِ (کذا بعینه) وَ فِی التَّوَارِخِ لِحَمْرَةَ الْاَصْفَهَانِي فِی مَدَّةِ الْاَشْغَانِيَّةِ ۳۴۴ وَ فِی رَوَايَةٍ اُخْرَى ۴۶۳». (← همان)

شادروان علامه قزوینی، که دستورالمنجمین را نخستین بار در یادداشت‌های خود معرفی کرده و با دقت خاص خویش متوجه اهمیت اشاره آن به شاهنامج شده‌اند، نوشته‌اند:

ما ندانستیم مقصود وی ازین «شاهنامج فی تاریخ الفرس» که دو مرتبه دیگر... نام آن را برده است کدام شاهنامه بوده است؛ شاهنامه ابوالمؤید بلخی... یا شاهنامه ابوعلی محمد بن احمد بلخی... یا شاهنامه‌ای که ثعالبی در کتاب عُرُوذُ اَنْجَارِ مَلُوكِ الْفَرَسِ وَ سِیَرِهِمْ در دو موضع... نام آن را بدون ذکر نام مؤلف برده... یا شاهنامه نثری که به فرمان ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی حاکم طوس در حدود سنه ۳۴۶ جمع کرده‌اند... در هر صورت قریب به یقین است که مقصود مؤلف دستورالمنجمین شاهنامه فردوسی نباید باشد چه در ورق ۲۵۹ b از «شاهنامج» نقل می‌کند که مدت سلطنت ملوک الطوائف که از جمله ایشان اشکانیان بودند چهارصد و یازده [کذا] سال بوده است و حال آنکه در شاهنامه فردوسی مدت سلطنت اشکانیان را دویست سال ذکر کرده است... پس مقصود مؤلف دستورالمنجمین لابد شاهنامه دیگری بوده است غیر شاهنامه فردوسی ولی کدام شاهنامه؟ و چه مفید می‌بود اگر معلوم می‌شد که در حدود سنه ۵۰۰ هجری که سال تألیف دستورالمنجمین است چه شاهنامه دیگری غیر از شاهنامه فردوسی موجود بوده که مؤلف آن را به کار برده بوده است. (قزوینی ۱، ج ۸، ص ۱۱۵-۱۱۶، زیرنویس)

به رغم توجه هوشیارانه علامه قزوینی به شاهنامج مذکور در دستورالمنجمین، هیچ‌یک از کسانی که در آثار مکتوب خویش از شاهنامه‌های منشور یا منظوم در تاریخ ادب حماسی ایران سخن گفته‌اند به این شاهنامه کمترین اشاره‌ای نکرده‌اند و این نکته مهم

در لابه‌لای انبوه یادداشت‌های علامه قزوینی به نوعی گم شده است. لذا شایسته است، با طرح دوباره آن، درباره این پرسش بحث شود که منظور از «شاهنامج فی تاریخ الفرس» که در اواسط قرن ششم موجود بوده و مؤلف گمنام دستورالمنجمین از آن بهره جسته کدام یک از شاهنامه‌های منظوم یا منثور است؟

تحقیق در این باب را از استنباط علامه قزوینی آغاز کنیم که نوشته‌اند فردوسی مدّت فرمانروائی اشکانیان را حدوداً دویست سال ذکر کرده است:

چو بر تختشان شاد بنشانند ملوک طوایف همی خوانند

از این‌گونه بگذشت سالی دویست تو گفتمی که اندر زمین شاه نیست

(فردوسی، ج ۲، ص ۳۴۳، ب ۷۰-۷۱)

و این با ۴۱۲ سال منقول از شاهنامج<sup>۲</sup> در دستورالمنجمین مطابقت ندارد. پس شاهنامج فی تاریخ الفرس نمی‌تواند شاهنامه فردوسی باشد. از سوی دیگر، ابوریحان بیرونی، در آثار الباقیه، نام و سال‌های فرمانروائی اشکانیان را به نقل از شاهنامه ابومنصوری در جدولی به دست داده که، در آن، مجموع سنوالت حکومت اشکانیان ۲۶۶ سال آمده است (← بیرونی، ص ۱۴۲-۱۴۳). لذا شاهنامه یادشده در دستورالمنجمین شاهنامه منثور ابومنصوری نیز نیست. این نکته را نیز باید یادآور شد که، در جنب تفاوت مدّت فرمانروائی اشکانیان در شاهنامج فی تاریخ الفرس با دو شاهنامه ابومنصوری و فردوسی، مسئله کشته شدن افراسیاب به دست کیخسرو در این متن با گزارش شاهنامه فردوسی و احتمالاً منبع آن، شاهنامه ابومنصوری مطابقت دارد و این البته روایت مشهوری است که در منابع دیگر هم دیده می‌شود. اما در شماری از مآخذ، افراسیاب پیش از روزگار کیخسرو و در دوره منوچهر یا زاب/زو کشته شده است. (← صدیقیان، ص ۳۲۹-۳۳۰)

در سنت داستانی و حماسه‌پردازی ایران، تا اواسط قرن ششم (زمان تألیف دستورالمنجمین) چند اثر به نام شاهنامه معروف بوده است: شاهنامه مسعودی مروزی، شاهنامه ابوالمؤید بلخی، احتمالاً شاهنامه ابوعلی بلخی، شاهنامه ابومنصوری و شاهنامه فردوسی. با کنار

۲) عدد ۴۱۲ برای سال‌های حکومت اشکانیان در منابع مهم پس از اسلام دیده نمی‌شود و گویا منحصر به شاهنامج فی تاریخ الفرس است و باید بر تفاوت‌های سنوالت فرمانروائی اشکانیان در گزارش‌های مورخان اسلامی افزوده شود. برای روایت‌های منابع تاریخی در این باره ← مشکور، ص ۱۴۹-۱۷۲.

گذشتن دو شاهنامه ابومنصوری و فردوسی به قرینه تفاوت سال‌های فرمانروایی اشکانیان در آنها با شاهنامه فی تاریخ الفرس، به احتمال قوی مراد از شاهنامه مستند دستورالمنجمین یکی از آن سه شاهنامه دیگر بوده اما، در نبود متن آنها، تعیین قطعی اینکه مقصود کدام شاهنامه است میسر نیست و، فقط به دو قرینه آن هم با نهایت احتیاط، می‌توان حدس زد که شاید منظور شاهنامه ابوالمؤید بلخی بوده باشد. قرینه نخست اینکه در تاریخ بلعی این شاهنامه به صفت «بزرگ» متصف شده (بلعی، ص ۹۰) لذا مفصل بوده و تصور اینکه سال‌های حکومت اشکانیان در آن آمده باشد و مستند مؤلف دستورالمنجمین شده باشد محتمل است. دیگر آنکه، در قیاس با منظومه مسعودی مروزی و شاهنامه ابوعلی بلخی، اثر ابوالمؤید بلخی هم مشهورتر بوده و در متونی همچون ترجمه تاریخ طبری (تاریخ بلعی)، تاریخ سیستان، قابوس‌نامه، نزهت‌نامه علایی، مجمل‌التواریخ، تاریخ طبرستان، و سوانح‌الافکار رشیدی به آن اشاره شده (برای این اشارات - میرافضلی، ص ۱۸۶) و هم به دلیل یادکرد خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی از آن در سوانح رشیدی (در این باره - تقی‌زاده ۲، ص ۲۶۱ یادداشت آقای پژمان فیروزیخس) ظاهراً تا اوایل قرن هشتم هنوز موجود و زنده بوده در حالی که منظومه مسعودی مروزی در اوایل قرن ششم احتمالاً در دسترس نبوده است. (تقی‌زاده ۱، ص ۷۵، زیرنویس ۵)

اگر این استنباط را پذیرفتنی بشماریم که شاید مراد از شاهنامه فی تاریخ الفرس در دستورالمنجمین شاهنامه بزرگ ابوالمؤید بلخی بوده باشد سه نکته تازه درباره این شاهنامه مفقود به دست می‌آید:

- این کتاب را غیر از شاهنامه بزرگ، احتمالاً شاهنامه در تاریخ ایران / ایرانیان (شاهنامه فی تاریخ الفرس) نیز می‌خواندند.

- سرانجام افراسیاب (کشته شدن او به دست کیخسرو) در این شاهنامه نیز همسان گزارش مشهور شاهنامه فردوسی بوده است.

- مدت حکومت اشکانیان در آن ۴۱۲ سال و متفاوت با روایت‌های دیگر مآخذ مهم عصر اسلامی بوده است. ذکر این مدت، چنانکه یاد کردیم، گویا در همین شاهنامه در تاریخ ایران / ایرانیان (شاید شاهنامه ابوالمؤیدی) آمده است.

- نکته در خور ذکر دیگر اینکه تقریباً در همه متون عربی اسم شاهنامه با «ال» در آغاز

آن به صورت شاهنامه آمده و گونه شاه‌نامج در دستورالمنجمین که در واقع معرب شکل کهن تر شاه‌نامگ (به قیاس خدای نامگ) است وجه بسیار نادری است و نگارنده آن را در منبع دیگر ندیده است.

## ۲. شاهنامه مجدالدین ابوالمظفر بسوی

ابوالفضل کمال‌الدین عبدالرزاق بن احمد بن محمد بن ابی‌المعالی شییبانی معروف به ابن فوطی (محرّم ۶۴۲ بغداد- ۷۲۳ بغداد)، مورّخ، ادیب و کاتب ایرانی تبار (مروزی)، اثر نامداری دارد به نام مجمع‌الآداب فی معجم‌الآلقاب که ظاهراً خلاصه شده اثر بزرگ پنج‌جاه جلدی اوست. این کتاب گزارش احوال شماری از بزرگان علم و سیاست از پیش از اسلام تا زمان زندگی مؤلف است در جغرافیای مناطق بس گسترده‌ای شامل ماوراءالنهر و هند و ایران تا اندلس. فوطی، در آن، علاوه بر بهره‌گیری از منابع پیشین (حدود ۲۳۰ مأخذ) برای نقل اخبار گذشتگان، اطلاعات سودمندی درباره معاصران خویش نقل کرده که بسیاری از آنان (۵۳۸ تن) را دیده و با آنان گفت‌وگو کرده است. در مواردی، گزارش ابن فوطی درباره رجال مأخذ واحد است (برای آگاهی بیشتر درباره ابن فوطی و مجمع‌الآداب و دیگر آثار او- رحیم‌لو، ص ۴۲۲-۴۲۷؛ میزوکامی، ص ۲۰-۴۳). بر همین اساس، مجمع‌الآداب یکی از منابع ارزشمند رجالی و کتاب‌شناسی به شمار می‌آید که، با بررسی دقیق آن، می‌توان نکات تازه و مفیدی درباره شخصیت‌ها و آثار مربوط به فرهنگ و ادب ایران یافت. این منبع مهم، چون به زبان عربی و مفصل (شامل معرفی ۵۹۲۱ تن) است کمتر توجه محققان تاریخ ادبیات ایران را جلب کرده است. تا آنجایی که نگارنده بررسی کرده، ابن فوطی در این منبع دایرة‌المعارف‌گونه، از سه شاهنامه در قرن هفتم سخن گفته که از آنها جز یکی، آن هم اخیراً، تاکنون چندان شناخته شده نبوده و در تحقیقات مربوط به سابقه و سیر شاهنامه‌پردازی نام برده نشده است.

اثر مقدم به لحاظ تاریخ نظم شاهنامه مجدالدین ابوالمظفر بسوی است. ابن فوطی، ذیل نام مجدالدین ابوالمظفر بهزاد بن بدل بن اسماعیل البسوی الشاعر التمدیم، آورده است:

كان شيخاً مهيب الصورة حسن الشئبة جميل الملتقى مليح النظم بالفارسية أقام ببغداد مدة في

خدمت‌الملک شهاب‌الدین سلیمان‌شاه بن بُرجم ایواقی نَظْمَ کِتَابِ شَاهِنَامَه و ذِیْلَ عَلَیْهِ و لَمَّا أُخِذَتْ بَغْدَادُ سَلِمَ مَعَ مَنْ سَلِمَ و اسْتَوَطَنَ مَرَاغَه و کَانَ یَتَرَدَّدُ اِلَى حَضْرَتِ مَوْلَانَا السَّعِیدِ نَصِیرِالدِّینِ و کَانَ کَثِیرَ المَحْفُوظِ، کَتَبْتُ عَنْهُ و تَوَفَّی بِمَرَاغَه سَنَةَ سِتِّ و سَتِّینِ و سَتْمَائِه و بَسُوئِ الَّتِی یُنَسَّبُ اِلَیْهَا مِنْ اَعْمَالِ مَرَاغَه مِمَّا یَلِی [اَشْتُرًا]. (ابن فُوطِی، ج ۴، ص ۴۱۱)

بر اساس این گزارش، مجدالدین ابوالمظفر بسوی پیری پُر اُبَهَّت و خوش‌سیما و دارای محاسن زیبا بود و شعر فارسی شیرین می‌سرود. وی مدتی در بغداد در خدمت شهاب‌الدین سلیمان شاه بن بُرجم بود و شاهنامه را به نظم کشید و ذیلی بر آن افزود؛ به هنگام فتح بغداد زنده ماند و در مراغه اقامت گزید و با خواجه نصیرالدین حشرو نشر داشت. مجدالدین محفوظات بسیاری داشت و ابن فُوطِی می‌گوید که سخنانی از او یادداشت کرده بود. وی، به سال ۶۶۶، در مراغه درگذشت و «بسوی» که او بدان‌جا منسوب است از نواحی اطراف مراغه است.

در حدّ جست‌وجوهای نگارنده، مجدالدین ابوالمظفر بسوی و شاهنامه او فقط در الذریعة آقابزرگ طهرانی و، با استفاده از آن، در فهرستواره کتاب‌های فارسی به کوتاهی معرفی شده است (← آقابزرگ الطهرانی، ج ۳/۹، ص ۲۲۰؛ منزوی ۳، ص ۹۹۸). مطالب الذریعة دقیقاً برگرفته از مجمع‌الآداب ابن فُوطِی است. در نقل آنها در فهرستواره کتاب‌های فارسی سهوی روی داده و آمده است که مجدالدین «شاهنامه خود را پس از گشودن بغداد در ۶۵۶ هـ ق سروده» که درست نیست و در متن عربی مجمع‌الآداب تاریخ سقوط بغداد پس از تاریخ نظم شاهنامه مجدالدین گزارش شده است.

در تحلیل گزارش مختصر ابن فُوطِی که منحصر به اثر اوست و ظاهراً در منبع دیگری نیامده، شایسته است، با مذاقه بیشتری به چند نکته به شرح زیر توجه شود:

□ مجدالدین ابوالمظفر اهل بسوی بوده که به تصریح خود او و گزارش معجم‌البلدان «شهرکی در اوایل آذربایجان میان اشنو و مراغه» (یاقوت، ج ۱، ص ۶۲۶) بوده است. پس این ادیب ایرانی و آذربایجانی بوده و، به گزارش ابن فُوطِی، شعر فارسی با ملاحظ می‌سروده است.

□ مجدالدین ابوالمظفر بسوی مدتی در بغداد در خدمت شهاب‌الدین سلیمان شاه بن بُرجم ایواقی بوده است. کامل‌ترین اطلاعات درباره او در حواشی علامه قزوینی بر تاریخ

جهانگشای جوینی آمده است (← جوینی، ج ۳، ص ۴۵۳-۴۶۳؛ نیز ← اثیر اومانی، ص ۴۹-۵۴ مقدمه). طبق این تحقیق، سلیمان بن برجم مهتر یکی از قبایل معروف ترکمانان به نام ایوه بود که در حدود کردستان و لرستان اقامت داشتند و نسبت درست نام او هم برخلاف نوشته ابن فوطی یا ضبط این چاپ از مجمع‌الآداب ایوایی (منسوب به ایوه) است نه ایوایی. نام پدر وی نیز در منابع به صورت‌های برجم، ترجم و پرجم آمده است (← جوینی، ج ۳، ص ۴۵۳؛ اثیر اومانی، ص ۴۷-۴۹ مقدمه). شهاب‌الدین سلیمان حاکم کردستان و پایتختش قلعه بهار یا وهار در سه فرسنگی شمال غربی همدان بوده است. علامه قزوینی نوشته‌اند:

با وجود اینکه موطن اصلی سلیمان‌شاه... در حدود کردستان بوده معلوم نیست بعدها در نتیجه چه وقایعی و در چه تاریخی به دربار خلفا اتصال یافته و اقامتگاه خود را در بغداد گزیده است همین قدر می‌بینیم که تقریباً در مدت بیست ساله اخیر عمر او الی مقتل او در واقعه هایلله بغداد نام او در عموم کتب تواریخ دائماً در ردیف اعظام امرا بغداد برده می‌شود. (جوینی، ص ۴۵۹)

سلیمان بن برجم، در اواخر خلافت مستعصم، یکی از بزرگان دربار عباسی و یکی از سه رکن خلافت بوده است که، پس از چیرگی هلاکو بر بغداد در سال ۶۵۶، به فرمان او بر دار می‌رود. نکته مهم این است که سلیمان شاه هم خود شاعر بوده و رباعیاتی به نام او در منابع آمده و هم به اهل فضل و ادب عنایت داشته و اثیر اومانی مدتی شاعر دربار کوچک او بوده است (در این باره ← جوینی، ج ۳، ص ۴۶۱-۴۶۲؛ اثیر اومانی، ص ۲۴-۲۸ و ۵۱-۵۴ مقدمه). مجدالدین ابوالمظفر بسوی نیز به همین جهت بود که در بغداد به محضر او پیوست و شاهنامه خود را سرود.

□ سلیمان بن برجم ظاهراً از سال ۶۴۳ هـ به بغداد آمد (← اثیر اومانی، ص ۵۰ مقدمه) و در سال ۶۵۶ کشته شد. بر این اساس، مدت حضور مجدالدین ابوالمظفر بسوی در نزد او و سرودن شاهنامه در بغداد در همین فاصله زمانی (۶۴۳-۶۵۶) بوده است.

□ جمله «نظم کتاب شاهنامه» در نوشته ابن فوطی بسیار مهم و نیازمند بحث است چون او، در جای دیگر (← شاهنامه ابوالفضل بُنجیر کازرونی در ادامه مقاله)، عین این جمله را دوباره به کار برده و مرادش از «کتاب شاهنامه» شاهنامه فردوسی بوده است. پس، در اینجا نیز، اثر فردوسی را در نظر داشته و از این رو، به احتمال قریب به یقین، باید از نوشته او چنین



دریافت که مجدالدین ابوالمظفر بسوی همچون ابوالفضل بُنجیر کازرونی داستان‌های شاهنامه فردوسی را مجدداً برای سلیمان بن برجم به نظم درآورده است. چنانکه می‌دانیم رسم غالب در سنت سرودن روایات پهلوانی ایران این بوده است که شاعران شناخته شده همچون اسدی طوسی یا ناظمان گمنام پس از فردوسی، داستان‌هایی را که در شاهنامه نبود، به صورت منظومه‌های پهلوانی مستقل (نمونه‌اش: گرشاسپ‌نامه) یا روایت‌های کوتاه به نظم می‌کشیده‌اند که برخی از نوع اخیر در دستنویس‌های شاهنامه به نام فردوسی افزوده شده است (مثلاً داستان کشتن رستم پیل سپید را). جالب توجه آنکه شماری از ناظمان داستان‌هایی را نیز بازسرایی کرده‌اند که در شاهنامه فردوسی آمده و حکیم طوس طبعاً به بهترین شیوه آنها را جامه نظم پوشانیده است. برای نمونه، گوینده‌ای به نام عطایی (احتمالاً از قرن دهم) داستان مشهور «بیژن و منیژه» را، با اقتباس بسیاری از ابیات شاهنامه فردوسی دوباره به نظم کشیده است (← هفت منظومه حماسی، ص ۲۷-۱۳۴). دو داستان «دژگشودن رستم در نوجوانی» و «نبرد او با کُک کوهزاد» نیز که هیچ‌یک از آنها در اصل سروده فردوسی نیست، دو بار به نظم درآمده است (← همان، ص ۱۶۴). علی‌اکبرخان نفر متخلص به «انجم»، به گزارش فارس‌نامه ناصری، «داستان رستم و سهراب» را به خواست ولینعمتش، از نو سروده است (← حسینی فسایی، ج ۲، ص ۱۵۸۳-۱۵۸۵). از دوره معاصر، در دیوان استاد ملک‌الشعراى بهار، مثنوی ناتمام مانده بیست و بیستی به نام «داستان رستم و اسفندیار» وجود دارد (← بهار، ج ۲، ص ۱۱۰۲-۱۱۰۳) و گویا آن زنده‌یاد می‌خواسته این داستان را بازسرایی کند.

تفاوت کار مجدالدین بسوی با این دست سروده‌ها آن است که، به گزارش مجمع‌الآداب، وی «کتاب شاهنامه» را برای بار دوم به نظم کشیده و همچون دیگران یک یا چند داستان آن را بازسرایی کرده است. متأسفانه، تا به امروز، نشانی از متن این شاهنامه به دست نیامده و دقیقاً نمی‌توان درباره محتوای آن سخن گفت اما شاید از جهتی بتوان کار او را، در مجموع، با کار کسانی همچون زجاجی، سراینده قرن هفتم و معاصر مجدالدین بسوی، مقایسه کرد که در همایون‌نامه، مناسب موضوع و روند روایات منظومه‌اش، تاریخ ملی ایران را از دوره گیومرث تا یزدگرد سوم ساسانی البته به اختصار و در چند صد بیت دوباره به نظم روایت کرده و هرچند این کار را پس از سخن «فردوسی بی‌نظیر» بیهوده و فقط

به اقتضای موضوع منظومه شمرده است (← زجاجی، ج ۲، ص ۹۶۶-۱۰۲۸). آیا می‌توان احتمال داد که شاهنامه مجدالدین بسوی نیز تنها گزارشی کلی از اخبار و کارهای شهریاران داستانی و تاریخی ایران پیش از اسلام بوده باشد و مجدالدین به جزئیات و تفصیل داستان‌های حماسی آن‌گونه که در شاهنامه آمده نپرداخته باشد؟

□ عبارت «و ذِیْلَ عَلَیْهِ» در عبارت «نُظَمَ کِتَابَ شاهنامه و ذِیْلَ عَلَیْهِ» نشان می‌دهد که مجدالدین بسوی، پس از بازسرایی داستان‌های شاهنامه فردوسی، ذیلی نیز بر روایات آن افزوده است و این پیوست احتمالاً گزارش منظوم رویدادهای زمان او یا، به احتمال قوی‌تر، حوادث تاریخی پس از روایات شاهنامه یعنی از آغاز عصر اسلامی تا روزگار خود مجدالدین (اواسط قرن هفتم) بوده است. شیوه به نظم کشیدن وقایع تاریخی پس از داستان‌های شاهنامه در عصر اسلامی را در چند منظومه دیگر نیز می‌بینیم که همیون‌نامه زجاجی و ظفرنامه حمدالله مستوفی از معروف‌ترین آنها هستند.

□ ایرانی بودن و فارسی سرائی مجدالدین بسوی همچنین ایرانی بودن و فارسی‌گویی و شاعرپروری سلیمان بن برجم و نام و موضوع کتاب (شاهنامه) تردیدی بر جای نمی‌گذارد که متن و ذیل آن به نظم فارسی بوده و این، از منظر دامنه نفوذ و تأثیر زبان فارسی و فرهنگ ایرانی، بسیار مهم است که در مرکز خلافت عباسی (بغداد) و مهد زبان و ادبیات عربی در اواسط قرن هفتم، شاهنامه (روایت‌های ملی-پهلوانی ایران باستان) به زبان فارسی مجدداً سروده شده باشد.

□ اینکه ادیبی آذربایجانی، طی سال‌های ۶۴۳-۶۵۶، در بغداد به تجدید نظم حماسه ملی ایران دست زده یکی از کهن‌ترین شواهد توجه دانشوران آذربایجان به شاهنامه فردوسی و گواه استوار دیگری بر جایگاه والای فردوسی و اثر سترگ او در تاریخ ادبی و فرهنگی این پاره از ایران زمین است. درباره اهمیت و اعتبار معرفی مجدالدین ابوالمظفر بسوی آذربایجانی (وفات: ۶۶۶) و شاهنامه او در مجمع‌الآداب، شایسته است به این نکته توجه شود که از جهت ارتباط نزدیک ابن قوطی با ایران به‌ویژه آذربایجان، اثر او منبع سودمندی برای آگاهی درباره حیات فکری و فرهنگی این سرزمین در آن روزگار شمرده می‌شود. (← رحیم‌لو، ص ۴۲۵)

### ۳. شاهنامه ابوالفضل بُنجیر کازرونی

ابن فوطی در معرفتی القانع ابوالفضل احمد بن بنجیر الكازرونی، نزیل الرّوم آورده است: نَظَمَ كِتَابَ شَاهِنَامِهِ مِنْ أَوَّلِهَا إِلَى آخِرِهَا وَ تَخَلَّصَ فِي آخِرِ تَرْجُمَةٍ كُلِّ سُلْطَانٍ بِذِكْرِ هَلَاكِهِ وَ مَدْحِهِ وَ عَرَضَهَا فِي الْحَضْرَةِ سَنَةَ سِتِّينَ وَ سِتْمَانَةَ وَ قُرِّرَتْ لَهُ الْمَشَاهِرَةُ الْوَافِيَةُ وَ الْجَامِكِيَّةُ الْوَافِرَةُ وَ رَأَيْتُ هَذِهِ النُّسخَةَ فِي ثَلَاثِ مَجَلِّدَاتٍ قَطَعَ الْيُصْفَ وَ قَدْ صَوَّرَهَا وَ هِيَ بِخَزَانَةِ كُتُبِ الرِّصْدِ وَ مِنْ آيَاتِهَا وَ قَدْ غَيَّرَهَا وَزَنَ شَاهِنَامَهُ:

تا جهان بادا هلاکو شاهباد تاجور خورشید و لشمث<sup>۳</sup> [کذا] ماه باد  
(ابن فوطی، ج ۳، ص ۳۱۷)

نخستین بار شفیعی کدکنی (ص ۱۷-۲۱) به شاهنامه بُنجیر کازرونی در مجمع‌الآداب توجه کرده (← شفیعی کدکنی، ص ۱۷-۲۱) و اظهار نظر کرده که، از این گزارش منفرد - که غیر از مجمع‌الآداب در جای دیگری نیست - دانسته می‌شود ابوالفضل احمد بن بُنجیر کازرونی متخلص به «قانع» که در روم (آسیای صغیر) اقامت داشت داستان‌های شاهنامه فردوسی را برای بار دوم از آغاز تا پایان و در بحری دیگر (رمل به جای مقارب) به نظم کشیده و در پایان هر پادشاهی به ستایش هلاکو پرداخته بوده است.

قانع این شاهنامه را در سال ۶۶۰ به دربار هلاکو تقدیم کرد و از قبیل آن مشاهره و جامگی فراوان یافت. نگارگران نسخه‌ای از این منظومه را مصور کرده بودند و ابن فوطی این نسخه را در سه جلد و به قطع نصف در کتابخانه رصدخانه مراغه دیده بود. شفیعی کدکنی تاریخ آغاز نظم این اثر را حدود سال ۶۵۰ حدس زده و احتمال داده که شاید ضبط مصراع دوم بیت در مجمع‌الآداب این‌گونه باشد: تاج او خورشید و تختش ماه باد. (← شفیعی کدکنی، ص ۲۰ و ۲۱)

چون شفیعی کدکنی به طور مستقل درباره این شاهنامه بحث کرده است نگارنده به تکرار مطالب نیازی نمی‌بیند و فقط چند نکته را یادآور می‌شود. یکی آنکه ابوالفضل بُنجیر کازرونی «قانع»، همچون مجدالدین بسوی و تقریباً همزمان با او در اواسط قرن هفتم، بار دیگر داستان‌های شاهنامه فردوسی را از آغاز تا پایان به نظم کشید و جالب آنکه

۳) احتمال قوی‌تر (بدون دستکاری پیشنهادی شفیعی کدکنی که تاجور خورشید = خورشید تاج، آن که خورشید تاج اوست و، به قیاس آن، حشمت‌ماه = ماه حشمت، آن که ماه از حشمت و چاکران و خدمتکاران اوست، بعید می‌نماید) این است که لشمث مصحف حشمت باشد.

آن را به کسی (هلاکو) تقدیم کرد که، چهار سال پیش از پایان این کار، سلیمان بن برجم، مخدوم مجدالدین بسوی، دیگر بازسراینده شاهنامه فردوسی، را کشته بود و این اتفاق عجیبی است که دو بازسرایشی شاهنامه فردوسی به نام کسانی بوده که یکی (هلاکو) کشنده آن دیگری (سلیمان بن برجم) است. افزون بر این، احساس نیاز یا ضرورت بازسرایشی روایات شاهنامه، در حدود سال ۶۵۰ (اواسط قرن هفتم) در عین وجود متن خود شاهکار فردوسی، نکته تأمل برانگیزی است. ضمناً گزارش ابن فوطی درباره شاهنامه بُنجیر کازرونی دقیق‌تر و مفصل‌تر از اطلاعاتی است که در باب شاهنامه مجدالدین بسوی آورده است و از اینجا معلوم می‌گردد که کار بُنجیر کازرونی هم، شامل سراسر شاهنامه (به تعبیر ابن فوطی: *من أولها إلى آخرها*) و هم، نسبتاً پر حجم (سه مجلد در قطع نصف) بوده است. دیگر آنکه، پس از شاهنامه فردوسی، منظومه‌هایی که به تقلید از آن در مایه مذهبی، پهلوانی، یا تاریخی سروده شده، به تأثیر وزن حماسه ملی ایران، عموماً در بحر متقارب است و اینکه بُنجیر کازرونی شاهنامه را دروزنی دیگر (بحر رمل) باز سروده از استثنای معدود در این باب است. نمونه‌های معروف دیگر بازسرایشی شاهنامه فردوسی به وزنی در بحر دیگر یکی شهنامه سلجوق سروده انسی در ۷۵۸ به وزن هجایی (← شفیع کدکنی ۲، ص ۵۱۹-۵۲۸) و دیگر منظومه کتب معجزات یا شاهنامه حیرتی سروده ۹۵۳ است که در بحر هزج به نظم درآمده است.

سرانجام آنکه شاهنامه بُنجیر کازرونی، چنانکه یاد شد، به نام هلاکو سروده و در سال ۶۶۰ به او تقدیم و در اثناء آن صله گرانی عطا شده است که تأثیر زود هنگام و عمیق فرهنگ ایران و شاهنامه را در شخصیت این خان مغول نشان می‌دهد. البته درگرایش هلاکو به شاهنامه فردوسی و نواختن بازسراینده آن نباید نقش ایرانیانی همچون امیر سیف‌الدین بیتچکی، وزیر او تا سال ۶۶۱ هـ، و شمس‌الدین محمد جوینی برادر عظاملک جوینی وزیر دیگر او از آن سال به بعد و خواجه نصیرالدین طوسی را نادیده گرفت.

مصور شدن شاهنامه بُنجیر کازرونی نیز، که احتمالاً به فرمان هلاکو بوده، درخور توجه است زیرا طبق اسناد موجود قدیم‌ترین دست‌نویس مصور شاهنامه نسخه بزرگ ایلخانی (فراهم آمده سال ۷۱۰) است که متأسفانه عتیقه‌فروشی به نام دموت نگاره‌های آن را

جدا کرده و فروخته و به همین مناسبت نسخه به شاهنامه دموت معروف شده است (برای آگاهی از مشخصات این نسخه ← حسینی، سیدمحمد). پس از آن دو، نسخه تویقاپوسرای (سال ۷۳۱) و لنینگراد (سال ۷۳۳) کهن‌ترین دست‌نویس‌های مصور شناخته شده شاهنامه‌اند و از این رو، احتمالاً بر پایه مدارک و نسخ شناخته شده، تاریخ مصور شدن شاهنامه بُنجیر کازرونی مقدم بر نسخ شناخته شده متن شاهنامه فردوسی است.<sup>۴</sup>

#### ۴. شاهنامه کمال‌الدین احمد بکری زنجانی

شاهنامه دیگر، که در محدوده جست‌وجوهای نگارنده، یگانه مأخذ معرفی آن مجمع‌الآداب است ذیل نام کمال‌الدین ابوالطیب و ابوالفضائل احمد بن بدیع‌الدین ابی‌بکر بن عبدالله الغفار البکری الزنجانی دیده می‌شود. ابن فوطی درباره او نوشته است:

من أعيان الأدباء البلغاء الفصحاء صاحب النظم و النثر باللغتين العربية الدرزية و الفارسية الدرية، رأيتُهُ و اجتمعَت بِخدمته و كتبتُ عنه بمراغه و تبريز و بغداد و نظمتُ احوال ملوك الترك في شاهنامه نظمتها باسم السلطان الاعظم غازان محمود بن السلطان ارغون و سمع ببغداد علي شيوخنا و لما توجهت العساکر الي جيلان سنة ست و سبع مائة كان في جملتهم و لم نسمع له بخبر و لا أثر. (ابن فوطی، ج ۴، ص ۹۹)

چنانکه ملاحظه می‌شود، احمد بن بدیع‌الدین ابی‌بکر بن عبدالغفار بکری زنجانی اخبار فرمانروایان ترک را در شاهنامه‌ای به نظم کشیده و آن را به نام غازان محمود بن ارغون کرده بود. ابن فوطی او را دیده و ادیبی گشاده‌زبان و صاحب آثاری به نظم و نثر در هر دو زبان عربی و فارسی معرفی کرده است. کمال‌الدین احمد بکری زنجانی، در سال ۷۰۶، همراه لشکریان به گیلان می‌رود و، پس از آن، نام و نشانی از او پیدا نشده است. نکته‌هایی که در تحلیل معرفی بسیار کوتاه ابن فوطی باید به آنها توجه نمود به شرح زیر است:

(۴) شواهدی هست که نشان می‌دهد نگارگران ایرانی داستان‌های شاهنامه را قرن‌ها پیش از قرن هشتم به تصویر کشیده‌اند و احتمالاً نسخه‌های مصوری در قرن‌های پنجم تا هفتم وجود داشته است، اما قدیم‌ترین دست‌نویس‌های شناخته شده شاهنامه که به دست ما رسیده (فلورانس ۶۱۴، لندن ۶۷۵ و سن ژوزف) مصور نیستند.

□ عنوان «شاهنامه»، در اینجا بر خلاف سه رقم دیگر، در معنای کلی و عام آنکه پس از شاهنامه فردوسی متداول شده به کار رفته است و مراد از آن تاریخ یا مجموعه کارها و رویدادهاست. فی‌المثل مراد از «شاهنامه ملوک ترک» «تاریخ یا گزارش احوال و اخبار فرمانروایان ترک» است.

□ غازان محمود بن ارغون (۶۷۰-۷۰۳)، که «شاهنامه ملوک ترک» به نام او سروده شده هفتمین ایلخان مغول بود که به سال ۶۹۴ در تبریز بر تخت نشست. او، در همان سال آغاز فرمانروایی، به اسلام گروید و روزگار حکمرانی وی (۶۹۴-۷۰۳) را عصر زرین ایلخانان دانسته‌اند. غازان خان خردمند و دادگر بود و به اهل علم و ادب و فقیهان توجه خاص داشت. نوشته‌اند خود او با چند زبان و هنر و صنعت آشنا بود. (← بویل، ص ۳۷۲؛ تهامی، ج ۲، ص ۱۵۷۳؛ رجب‌زاده، ص ۶۷۰-۶۷۶؛ موسوی، ص ۷۰۵)

تاریخ نظم شاهنامه ملوک ترک بکری زنجانی، با توجه به دوره فرمانروایی غازان خان، بین سال‌های (۶۹۴-۷۰۳) بوده است.

□ در دوره ایلخانان، چهار منظومه معروف تاریخی به نظم درآمده است: شاهنامه/تاریخ منظوم مغول اثر شمس‌الدین کاشانی، به فرمان غازان خان؛ ظفرنامه حمدالله مستوفی در هفتاد و پنج هزار بیت به سال ۷۳۵ به نام غیاث‌الدین وزیر سلطان ابوسعید بهادرخان؛ شاهنشاه‌نامه یا چنگیزنامه/شهنامه چنگیزی سروده احمد تبریزی در هجده هزار بیت به سال (۷۳۸) و به نام سلطان ابوسعید بهادرخان؛ غازان‌نامه نورالدین اژدری به نام سلطان اویس جلایری، به سال ۷۶۳، در ۸۷۰۹ بیت (درباره این آثار ← مرتضوی، ص ۳۸۰-۳۸۱، ۵۵۷-۵۶۲ و ۵۹۰-۶۲۵). از این میان، دو اثر، «شاهنامه» یا «شهنامه» در همان معنای عام خوانده شده که، افزون بر نام، به لحاظ موضوع (پرداختن به تاریخ ترکان و مغولان)، مشابه شاهنامه کمال‌الدین احمد بکری زنجانی‌اند. دست‌نویس یا متن مصحح این چهار منظومه موجود است؛ اما تاکنون نسخه‌ای از شاهنامه ملوک ترک زنجانی شناسایی نشده حتی، در مهم‌ترین تحقیقات مربوط به مسائل عصر ایلخانان، نام این منظومه از توجه پژوهندگان دور مانده است. نگارنده نیز، چنانکه اشاره شد، به رغم بررسی‌های فراوان، غیر از معرفی مختصر مجمع‌الآداب اشاره یا اطلاعی درباره سراینده این شاهنامه (کمال‌الدین احمد بکری زنجانی) و اثر یا آثار او نیافته است.

□ نکته مهم و جالب دیگر علاقه و اهتمام غازان خان به تدوین تاریخ مغول در قالب نظم و به شیوه شاهنامه فردوسی است. غیر از شاهنامه بکری زنجانی که برای او سروده شده، به گزارش شمس‌الدین کاشانی ناظم شاهنامه / تاریخ مغول، وی در مجلسی می‌خواهد که تاریخ نیاکنش به شیوه شاهنامه فردوسی به نظم درآید و در اجرای این خواسته است که جامع‌التواریخ به خامه خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی تألیف و خلاصه‌ای از آن به همت شمس‌الدین کاشانی سروده می‌شود. (← مرتضوی، ص ۵۹۰-۵۹۵)<sup>۵</sup>

نگارنده، ذیل معرفی این چهار شاهنامه که امید است با یافته‌ها و استدراکات پژوهشگران بر آگاهی‌های مربوط به آنها افزوده شود، اهل نظر و تحقیق را به شاهنامه ناشناخته دیگری توجه می‌دهد. اوحدی دقایقی بلینی، در معرفی ترک کشی ایلاقی، در تذکره عرفات العاشقین آورده است: «گویند که ترک کوسه که شاهنامه گفته عبارت از اوست» (اوحدی دقایقی بلینی، ج ۲، ص ۸۳۳). راقم این سطور، تا جایی که در مآخذ متعدد بررسی کرده، شاعری به نام «ترک کوسه» نیافته اما ترک کشی ایلاقی از شاعران دوره سامانی است که تقریباً اطلاعی از زندگی او در دست نیست و فقط در معدودی از منابع چند بیت به وی نسبت داده شده است (← بوشهری‌پور، ص ۳۲۵-۳۲۶). بر این اساس، اگر ترک کوسه فعلاً ناشناس همان ترک کشی ایلاقی باشد باید او را از گویندگان قرن چهارم به شمار آورد. اما، در این قرن که اتفاقاً عصر رونق تدوین و نظم شاهنامه‌های منتشر و منظوم است شاهنامه‌ای وجود ندارد که بتوان آن را سروده ترک کوسه (کشی ایلاقی) دانست. در هر حال، اگر اشاره عرفات العاشقین در خور اعتماد باشد، نشان می‌دهد که، در زمان تألیف این تذکره مفصل (۱۰۲۲-۱۰۴۰)، در مآخذی مکتوب یا گفتاری شفاهی سخن از شاهنامه‌ای سروده شاعری به نام ترک کوسه آمده است که او را همان ترک کشی ایلاقی می‌دانستند.

(۵) ابن فوطی این اطلاع را نیز در اختیار ما گذاشته که مبارزالدین ابوالفتح ملکشاه بن مکی بن ملکشاه دیلمی احوال غازان خان و حوادث عصر او را نیکو سروده است (← ابن فوطی، ج ۴، ص ۳۲۸). گویا نسخه این منظومه نیز همچون شاهنامه ملوک ترک تاکنون ناشناخته و مفقود مانده است.

## منابع

- آقا بزرگ الطهرانی، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، الطبعة الثالثة، دارالاضواء، بیروت ۱۴۰۳.
- آیدنلو، سجاد، دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه فردوسی)، چاپ دوم، سخن، تهران ۱۳۹۴.
- ابن فوطی شیبانی، کمال‌الدین ابوالفضل، مجمع الآداب فی معجم الالقاب، تحقیق محمد کاظم، وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی، تهران ۱۴۱۶.
- اثیر اومانی، عبدالله، دیوان، تحقیق و تصحیح امید سروری و عباس بگ جانی، کتابخانه مجلس، تهران ۱۳۹۰.
- اوحدی دقایقی بلیانی، تقی‌الدین، تذکره عرفات العاشقین و عرصات العارفين، تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصرآبادی، اساطیر، تهران ۱۳۸۸.
- بلعمی، ابوعلی محمد، تاریخ بلعمی، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، چاپ هفتم، زوار، تهران ۱۳۸۵.
- بوشهری پور، هرمز، «ترک کشی ایلاقی»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۲۵-۳۲۶.
- بویل، ج. آ، «تاریخ دودمانی و سیاسی ایلخانان»، تاریخ ایران کیمبرج، گردآورده ج. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، ج ۵، چاپ ششم، امیرکبیر، تهران ۱۳۸۵، ص ۲۸۹-۳۹۵.
- بهار، محمدتقی (ملک الشعرا)، دیوان اشعار، چاپ چهارم، توس، تهران ۱۳۶۸.
- بیرونی، ابوریحان، آثار باقیه (از مردمان گذشته)، ترجمه و تعلیق پرویز سپیتمان (اذکابی)، نشر نی، تهران ۱۳۹۲.
- تقی زاده (۱)، سید حسن، «شاهنامه و فردوسی»، هزاره فردوسی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۲، ص ۴۳-۱۷۵.
- (۲)، فردوسی و شاهنامه او، زیر نظر ایرج افشار، به کوشش پژمان فیروزبخش، توس، تهران ۱۳۹۰.
- تهامی، سید غلامرضا، فرهنگ اعلام تاریخ اسلام، شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۸۶.
- جوینی، علاءالدین عظاملک، تاریخ جهانگشا، تصحیح علامه محمد قزوینی، چاپ چهارم، دنیای کتاب، تهران ۱۳۸۵.
- حسینی، سید محمد، شاهنامه بزرگ ایلخانی (دموت)، عطار، تهران ۱۳۹۲.
- حسینی فسایی، حاج میرزا حسن، فارس‌نامه ناصری، تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسایی، چاپ سوم، امیرکبیر، تهران ۱۳۸۳.
- خالقی مطلق (۱)، جلال، «ابوعلی بلخی»، دانشنامه ایران و اسلام، ج ۸، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۷، ص ۱۰۷۳-۱۰۷۸.
- (۲)، «ابوعلی بلخی»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، ج ۱، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۴، ص ۱۵۵-۱۵۶.
- (۳)، «شاهنامه سرایی در ایران»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، ج ۴، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۹۱، ص ۱۲۹-۱۳۲.
- خطیبی، ابوالفضل، «ابوعلی بلخی»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶،



تهران ۱۳۷۳، ص ۳۲-۳۳.

دوستخواه، جلیل، فرایند تکوین حماسه ایران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، تهران ۱۳۸۴.  
رجب‌زاده، هاشم، «ایلخانان»، تاریخ جامع ایران، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، سرویراستار صادق سجّادی، ج ۹، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۹۳، ص ۵۳۵-۷۸۶؛ ج ۱۰، ص ۱-۹۴.  
رحیم‌لو، یوسف، «ابن فوطی»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ سوم، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۸۵.

زجاجی، همایون‌نامه، تصحیح علی پیرنیا، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۳.  
شفیعی کدکنی (۱)، محمدرضا، «تقلیدی شگفت‌آور از شاهنامه در قرن هفتم»، بخارا، سال هجدهم، ش ۱۰۸، (مهر-آبان ۱۳۹۴)، ص ۱۷-۲۱.

— (۲)، موسیقی شعر، چاپ هفتم، نشر آگاه، تهران ۱۳۸۱.

صدیقیان، مهین‌دخت، فرهنگ حماسی-اساطیری ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۷۵.

فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، پیرایش جلال خالقی مطلق، سخن، تهران ۱۳۹۳.  
قزوینی (۱)، محمّد، یادداشت‌های قزوینی، به کوشش ایرج افشار، چاپ چهارم، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۸۸.  
— (۲)، مسائل پارسیه، به کوشش ایرج افشار و علی محمّد هنز با همکاری میلاد عظیمی، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران ۱۳۹۱.

متینی، جلال، «در معنی شاهنامه»، ایران‌شناسی، سال دوم، ش ۲، زمستان ۱۳۶۹، ص ۷۴۲-۷۵۴.  
مرتضوی، منوچهر، مسائل عصر ایلخانان، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران ۱۳۸۵.  
مشکور، محمّدجواد، «جست‌وجوی نام‌های پادشاهان اشکانی در شاهنامه و پهلوان‌نامه‌های کهن»، نامه باستان (مجموعه مقالات محمّدجواد مشکور)، به اهتمام سعید میرمحمّد صادق-نادره جلالی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۷۸، ص ۱۴۶-۱۸۵.

منزوی (۱)، احمد، فهرستواره کتاب‌های فارسی، ج ۳، چاپ سوم، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۸۲.

— (۲)، فهرستواره کتاب‌های فارسی، ج ۱۱، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۹۰.

— (۳)، فهرستواره کتاب‌های فارسی، ج ۲، چاپ سوم، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۹۱.  
موسوی، مصطفی، «ایلخانیان»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۸۰، ص ۷۰۴-۷۱۱.

میرافضلی، سیدعلی، «ابوالمؤید بلخی»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، ج ۴، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۴، ص ۱۸۵-۱۸۸.  
میروکامی، ریو، «نگاهی به زندگی و فعالیت‌های علمی ابن فوطی»، آینه پژوهش، سال بیست و هفتم، شماره اول، پیاپی ۱۵۷، (فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۵)، ص ۲۰-۴۳.

هفت منظومه حماسی، تصحیح رضا غفوری، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران ۱۳۹۴.

یاقوت حموی، ابو عبدالله، معجم البلدان، اسدی، طهران ۱۹۶۵.

